



اشاره:

دستگاه اجتهادی شیعه در طول هزار سال، با بهره‌گیری از قرآن و اندیشه‌های ناب و رهنمودهای کارساز و راه‌گشای از معصومان، علیهم السلام، تطور یافت و شیوه اجتهاد در بستر تاریخ بالنده و استوار شد و میراثی سرشار در اصول و فقه پدید آورد. استواری و مایه‌وری فقه شیعه، مرهون رهبری نظری فقاہت بر جوامع اسلامی بود.

رفتارها و روابط اجتماعی و سیستم زندگی مسلمانان در هر دوره‌ای بر فقها عرضه شد، آنان در پاسخ به پرسشهای نوپیدا، اندیشه‌ها و دیدگاههای نوی را عرضه داشتند و آفاق جدیدی را گشودند. از این راه، هم دستگاه استنباط را استحکام بخشیدند و هم بر میراث فقهی شیعه افزودند.

تکنیک ارتباطات در عصر ما، زندگی و جوامع بشر را دگرگون کرده است، به گونه‌ای که در برخی جوامع پیشرفته، بیشتر مقوله‌هایی که فقه اسلامی حکم آن را بیان کرده، بدون موضوع مانده است و به جای آن موضوعهای پیچیده‌ای فرا روی فقیهان و اهل فتوا نهاده شده است که

فهم و درک خود آن مقوله‌ها، دانشها و شناختهایی را می‌طلبد. در نتیجه، رسیدن به پاسخی مناسب برای چنان زندگیها و جوامع، تجدید نظر و بالنده‌سازی دستگاه فقاقت را می‌طلبد. چه بسا عرضه‌ی درست آن مقوله‌ها بر منابع شیعه و میراث فقهی آن، ما را به قواعد و روشهای جدیدی برساند و خود زمینه تکامل «اجتهاد» و فصل نوی در فقاقت را پدید آورد. مجله فقه با اذعان به اهمیت موضوع امید آن دارد پیوسته این مهم را دنبال نموده، و به اندازه‌ی توان خویش مطالب سودمندی را به خوانندگان عرضه نماید.

در این شماره، پرسشهایی را درباره، نقش زمان و مکان در اجتهاد به سه تن از اندیشه‌وران و فقیهان حضرات آقایان: سید محمود هاشمی، شیخ محمد یزدی و شیخ محمد مهدی آصفی عرضه داشته و پاسخ مکتوب آنان را جداگانه می‌آوریم، تا مطلعی باشد بر پژوهش و کاوش بیشتر در این مقوله‌ها.

فقه اهل بیت: باتشکر از حضرت عالی که قبول زحمت فرمودید و وقت گرانبهای خویش را در اختیار مجله قرار دادید، پرسشهایی خدمتان تقدیم می‌گردد، لطفاً در صورت امکان، ما را از پاسخهای راهگشای خود، بهره‌مند سازید.

۱. به نظر جناب عالی امام راحل، رضوان الله تعالی علیه، از سخن ذیل، چه منظوری دارد:

«زمان و مکان، دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند، مسأله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است به ظاهر همان مسأله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام، حکم جدیدی پیدا می‌کند...»

۲. تفاوت این فرمایش با تغییر موضوع و ملاک و دگرگونی عرف در بستر زمان و مکان، که به تغییر در احکام می‌انجامد، چیست؟

به بیان دیگر، آیا این همان نقش زمان و مکان در تغییر موضوعات و ملاکات و... احکام است که به تغییر احکام

منتهی می‌شود، یا سخن از عاملی جداگانه در اجتهاد و استنباط احکام است؟

۳. بنا بر هر یک از دو فرض، بحث از «نقش زمان و مکان در

اجتهاد و استنباط» بحثی است، اصولی، فقهی یا کلامی؟

۴. حضرت عالی برای مقتضیات زمان و مکان، چه تأثیری در

اجتهاد و استنباط باور دارید؟ در صورت امکان، قلمرو این

تأثیر را با ذکر مثالهایی مشخص کنید.

۵. راههای آگاهی از مقتضیات زمان و مکان کدام است؟

هاشمی: در پاسخ به پرسش نخست، باید عرض کنم: مقصود از نقش زمان و مکان در گفتار امام راحل، با توجه به ذیل همان گفتار، تأثیر شرایط و روابط اجتماعی متغیر و متجدد در طول زمانها و مکانهای گوناگون، در متد فقاهت و اجتهاد است که بر اساس آن ممکن است نتایج فقهی به دست آمده، تغییر کنند.

هدف از این بیان آن است که متد فقاهت ما، قدرت و پویایی کامل دارد و می‌تواند بر اساس همان مبانی و اصول اجتهاد پی‌ریزی شود در آن، به کلیه نیازها و مشکلات و پرسشهای نوپیدا در هر زمان و مکانی، پاسخ دهد و نیازی به التقاط از مکتبها و افکار و یا حقوق موضوعه دیگران نیست. این، همان خصلت توانمندی و پویایی مکتب فقاهت و اجتهادی شیعه است.

هاشمی: در پاسخ به پرسش دوم، تغییر موضوع و یا ملاک احکام در بستر زمان و مکان، بخشی از تأثیر این دو عنصر را در اجتهاد بازگو می‌کند، نه تمام آن را.

شرایط و روابط متغیر در زمانها و مکانها، تأثیرات دیگری نیز از غیر این طریق بر متد فقاهت و استنباط احکام شرعی از دلیلهای تفصیلی آن دارد. در ذیل، به اجمال، سرفصلهای موارد تأثیرپذیری متد فقاهت و اجتهاد از دو عنصر زمان و مکان اشاره می‌کنیم و شرح آن را به مجال دیگری وا می‌نهمیم. ان شاء الله.

۱. تأثیر زمان و مکان، در تبدل و تغییر موضوعات احکام شرعی، مانند: فقر و غنی،

نفقه، مؤنة، امساک به معروف و

۲. تأثیر زمان و مکان در تشخیص و تعیین ضرورتها، بویژه در مسائل اجتماعی و حکومتی.

۳. تأثیر زمان و مکان، در تشخیص اهم و مهم از احکام و ملاکات.

۴. تأثیر زمان و مکان در تعیین دقیق ابعاد و گستره سیره‌های عقلایی و نیز نکات موجود در این سیره‌ها که در کشف کبرای حکم شرعی به وسیله امضای شارع مؤثر است.

۵. تأثیر زمان و مکان، در فهم گسترش و اطلاق دلیلی و یا ضیق و انصراف آن.

۶. تأثیر زمان و مکان در فهم دلالت‌های ضمنی و یا التزامی جدید در برخی از ادله (آیات و روایات).

۷. تأثیر زمان و مکان در تشخیص ماهیت برخی از احکام صادره از پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) که آیا حکم ولایتی است یا شرعی الهی.

۸. تأثیر زمان و مکان در جهان بینی فقیه و اثرات آن در متدققاقت و استنباط از نظر:
الف. تفصیلات و تطبیقات جدید.

ب. چگونگی تدوین و تقریر مسائل و ارتباط میان آنها.

ج. تشخیص و جداسازی قلمرو احکام شرعی از احکام ولایتی و احکام ثابت از احکام متغیر و قلمروهای دیگر.

د. تبیین فقهی ارزشها و فلسفه فقهی احکام.

هر طبقه بندی و تعیین اولویتها و تشخیص بخشهای اصلی و بنیادی و زیربنایی از بخشهای فرعی و روبنایی و به دست آوردن سیستمها و نظامهای فقهی و حقوقی اسلام که اجتهاد و استنباط در این بخشها، معمولاً، متأثر از جهان بینی و سطح معارف و فرهنگ عمومی و اسلامی و قدرت و توانمندی فقیه و اطلاع و آگاهی او از شرایط و روابط متغیر و جدید است.

و اما پاسخ سه پرسش بعدی، به نظر من، با توجه به آنچه به اجمال گفته شد،

روشن گردید.

یزدی: در پاسخ به پرسشهای ارسالی توجه شما را به مطالب ذیل جلب می‌کنم:

بدون تردید، شارع مقدس اسلام، در مقام جعل احکام شرعی، عناوین کلی را لحاظ کرده و احکام را تشریح، یعنی بر آن موضوعات یا متعلقات حمل و مترتب کرده است، مثلاً نماز که خود یک موضوع مخترع شرعی است که اولها التکبیر و آخرها التسلیم را بر هر مکلفی واجب دانسته. آب را که یک موضوع طبیعی و برای عامه مردم شناخته شده است، مطهر و پاک کننده قرار داده که در این مقام مشخصات و ملازمات که مربوط به تحقق شئی در خارج یا اتیان تکلیف است مورد نظر نبوده و نیست که این آب مثلاً از چاه است از دریاست از باران است در چه ظرفی است در چه مکانی است و سائر جهات، بلکه طبیعت آب پاک کننده است. یا مکلف که می‌خواهد نماز بخواند، زن هست یا مرد پیر است یا جوان، در زمستان است یا تابستان، در سفر یا حضر، در خانه است یا کوچه و بازار، در مسجد است یا کلیسا هیچ یک از این جهات که بالاخره مکلف خالی از آنها نیست مورد نظر و توجه نبوده و حکم و وجوب صلات روی طبیعت مکلف آمده و یا در مثال نماز نسبت به سفر و حضر حکم خاصی تشریح شده، اما این سفر سیاحتی است یا زیارتی، تنها یا با دیگران با وسایل زمینی یا هوایی یا دریائی هر یک از وسائل، چه نوع آن مورد نظر نبوده و حکم روی طبیعت سفر آمده مثلاً:

«إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ»

یا «فَن شَهِدْ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»

ضرب فی الارض و طبیعت شهود و حضور ماه رمضان موضوع است. به همین ترتیب در محرمات و گناهان که مثلاً شرب خمر حرام است، دروغ و غیبت حرام است که به هنگام تشریح طبیعت شرب خمر و دروغ و غیبت لحاظ شده و اشخاص و خصوصیات و از جمله زمان و مکان در جعل حکم نقشی نداشته و ندارد و به اصطلاح در مقام تشریح لوازم و ملازمات و مشخصات مقام امثال یا

ارتکاب، مورد نظر و توجه قرار ندارد و دخالتی در اصل تشریح حکم ندارد و از این جا است که در مقام شک در موضوع حکم و حدود خصوصیات آن، تصریح می شود که اگر دخالتی می داشت به عهده تشریح کننده بود که تصریح کند. مثلاً دروغ یا غیبت در روز یا در شب در شهر یا در ده از فلان گروه یا نسبت به فلان مطلب، حرام است و چون ذکر از این مسائل نشده و در مقام بیان هم معلوم می شود کلی و طبیعت حرام است که مقصود از اطلاق و مقدمات اطلاق همین بحث است.

اما پس از فراغ از این بخش که شارع کار خود را انجام داده و از تشریح و بیان آنچه در موضوع یا حکم دخالت داشته فارغ شده است و اکنون نوبت متشرع و مکلف است که در مقام عمل و امثال اطاعت کند. روشن است که از خصوصیات فراوان از جمله زمان و مکان خالی نیست به هر حال، در زمانی و مکانی و جو و شرایط و خصوصیتی قرار گرفته که هر بار با نوبت پیش فرق کرده از نظر سن مکان امکانات عملی و شرائط اجتماعی و نظامات حکومتی دگرگونیهایی به وجود آمده است. این جا است که بحث اجتهاد و استنباط تحت تاثیر شرایط می تواند انطباق آن طبیعت را به مورد، مثبت بداند یا منفی. مثلاً شطرنج روزی اختصاص داشت به پادشاهان و در ردیف قمارهای شاهانه به حساب می آمد، به طور طبیعی حرام بود که مصداق میسر و قمار بوده، ولی روزی در ردیف ورزشهایی که به مسابقه گذارده می شود و برد و باخت قماری ندارد، درست مثل پیروزی و شکست در بازیهای فوتبال، هندبال، والیبال، اسب دوانی، شنا و... به حساب می آید و به طور طبیعی قمار نیست و حکم قمار را نخواهد داشت. خون در زمانی هیچ گونه استفاده از آن امکان نداشت، جز خوردن که نجس و حرام بود و مالیت نداشت و مثل خمر قابل خرید و فروش نبود، ولی امروز حیات انسانها به او بستگی دارد و با یک کیسه خون، جان یک انسانی نجات پیدا می کند، ب طور طبیعی مالیت پیدا می کند و خرید و فروش آن بی اشکال می شود.

این نوع مثالها را می توان از قسم نخست شمرد که موضوع در بستر زمان دگرگون

شده و به موضوع دیگر تبدیل پیدا کرده و گرنه حکم روی موضوع خود باقی است. اما مقصود از نقش زمان و مکان در استنباط، تنها در بخش موضوع شناسی نیست، بلکه موضوع شناسی بخشی از آن است، بخش مهم، تاثیری است که زمان و مکان در نفس استنباط و استفاده از مدارک و روایات دارد.

مثلاً ادله شرعیه به روشنی می‌گوید مثله و قطعه قطعه کردن بدن میت جائز نیست و خلاف احترام مؤمن است که: «حرمة المؤمن میتاً کحرمته حیاً» یا در آوردن چشم میت جرم و گناه و دیه دارد که زمان صدور این دلیلها چنان بوده است که برای انتقام‌گیری و عناد و دشمنی این کارها انجام می‌شده، اما امروز برای شناخت بیماریها یا شناخت علت مرگ متوفی، یا جدا کردن عضو برای پیوند زدن به فرد زنده که در جنگ، یا در تصادف، عضوی را از دست داده که می‌توان با عضو این متوفی جبران کرد که شناخت زمان و مکان که این کارها در آن قابل انجام است، سبب می‌شود که فقیه می‌گوید: این روایات از این موارد انصراف دارد و از اول حرام بودن شامل این موارد نشده است، نه آن که یک حرام، به دلیل ضرورت دیگری در تعارض اهم و مهم جائز باشد. این نوع شناخت و درک زمان و مکان، ربطی به تبدیل موضوع ندارد. یا در مساله معروف دیه که بیشتر و مشهور فقها، منحصر به شش چیز دانسته و انتخاب را به جایی داده‌اند که انعام ثلاثه و درهم و دینار و حوله یمانی باشد، ولی شناخت زمان و مکان و درک موقعیت پول در سیستم اقتصادی و انواع اقسام پولها در دنیای امروز و دقت در شرایط زمان صدور این دلیلها، فقیه را متوجه می‌کند که درهم و دینار، به عنوان پول زمان ذکر شده، گرچه عنصر طلا و نقره هم نقش داشته، ولی نقش اصلی مربوط به پول بودن است و می‌گوید اختیارگزينش در آن زمان، به معنای اختیار در انتخاب یکی از آن چهار چیز، یا پول آنها بوده و در این زمان، از آغاز مخیر است بین قیمت یا یکی از این اجناس که در این برداشت و استنباط فقیه، بحثی از تبدیل موضوع نیست، بلکه تاثیر شناخت، روی معنی کردن دلیل و استفاده از آن است.

و احکامی که با حقوق مورد پذیرش دنیا برخورد می‌کند در مسائل فضائی و دریایی.

پرسش سوم که به هر صورت زمان و مکان نقش دارد هم در تبدل موضوع هم در نفس استنباط. حالا این مساله که فقیه باید زمان و مکان را هم بشناسد بحثی است اصولی یا فقهی یا کلامی. اگر از مقدمات استنباط شد اصولی است. اما اگر تعریف علم اصول، یا حتی فقه و کلام هم صدق نکند، مهم نیست. مهم ضرورت آن برای فقیه است. پاسخ به این پرسش هیچ تأثیر عملی ندارد.

اما پاسخ پرسش چهارم از بحث گذشته و ذکر مثالها روشن شد که دو نوع تاثیر مسلم است تبدل موضوع و شناخت این تبدل و کیفیت استنباط و برداشت از دلایلیها و ممکن است تاثیرات دیگری هم به هنگام فتوا با توجه به شرایط اجتماعی سیاسی هم داشته باشد که طبعاً از باب تعارض ملاکات و رعایت اهم و مهم خواهد بود.

اما سؤال پنجم برای شناخت زمان و مکان راههای مشخصی را نمی‌شود ذکر کرد، ولی قدر مسلم استفاده بیشتر از وسائل و ابزارهای ارتباط جمعی: رادیو تلویزیون، جرائد، تماس با گروههای مختلف مردم، توجه به تاریخ گذشته و حال و پیش‌بینی آینده، دقت در علل و عوامل حوادثی که در جوامع بشری رخ داده و می‌دهد که مقصود زمان مردم و حوادث و چگونگیهای زندگی مردم زمان است و مقصود از مکان آن که فقیه بداند در چه شرایط اجتماعی و در چه جامعه و دنیایی و با چه نظرات و ایده‌ها و اشکال و انواع حکومتها و... زندگی می‌کند و به طور خلاصه به هر نسبت محیط ارتباطات و اطلاعات گسترده‌تر باشد، شناخت زمان و مکان دقیق‌تر خواهد بود.

بیش از این فرصت نیست.

توفیقات روز افزون شما را از خداوند متعال خواهانم.

آصفی: در ابتدا، توجه به دو نکته ضروری است:

۱. لازم است تعریفی از «زمان» و «مکان» داشته باشیم، تا بتوانیم درباره نقش زمان و مکان در اجتهاد گفت و گو کنیم. قطعاً مقصود از زمان و امکان، مفهوم فلسفی آن دو نیست. ما از زمان و مکان چیزی نزدیک به معنای تاریخ و جغرافیا می خواهیم.

تاریخ: یعنی تراکم حوادث. این تراکم، گاه ممکن است در مسیر سازندگی باشد و گاه در مسیر تخریب، ولی به هر حال، تاریخ عامل بزرگ تغییر به شمار می رود. جغرافیا: با محیط زیست انسانی و طبیعی سر و کار دارد، بنا بر این، جغرافیا با مجموعه عواملی ارتباط دارد که در زندگانی انسان و طبیعت به گونه ای موثر باشد. با این حساب، زمان و مکانی که مورد بحث ماست، دو عامل تغییر به شمار می روند، نه ظرف تغییر، چنانکه در معنی فلسفی این دو، زمان و مکان ظرف تغییرند.

۲. مقصود از تأثیر زمان و مکان در اجتهاد، این نیست که روش اجتهاد در زمانها و مکانهای مختلف، متفاوت باشد، گرچه حکمی که استنباط شود یکسان باشد. هر چند این سخن، به جای خود درست است؛ زیرا بدون شک، راه و روش اجتهاد، به مرور زمان تکامل پیدا کرده است، بویژه با جدا کردن دلیلهای اجتهادی، از دلیلهای فقهاتی که توسط دو فقیه بزرگ: وحید بهبهانی و شیخ اعظم انصاری انجام گرفت و نظام اجتهادی تغییر محسوسی کرد و شکل تعارض دلیلهای و مقدم داشتن دلیلی بر دلیل دیگر، به گونه ای علمی، دقیق و حساب شده ای حل شد.

بنا بر این با این که «زمان و مکان» در بالا رفتن و تکامل روش اجتهاد نقش مؤثری دارد، ولی مقصود امام از نقش زمان و مکان در اجتهاد این نباید باشد؛ زیرا برگشت این سخن به این معناست که با گذشت زمان، علم فقه توانایی بیشتری برای پاسخ دادن به مشکلات زندگانی مردم پیدا می کند، یعنی توانایی علمی فقیه در فهم حکم

شرعی افزون می‌شود و چیزی را که فقهای گذشته از دلیلهای فقهیه استنباط نمی‌کردند، امروز می‌توان به خاطر این رشد و تکامل، استنباط کرد. امام، سخن خود را در سیاق دیگری غیر از بحث از عامل «رشد فقاها» فرموده‌اند. سخن ایشان درباره نقش مستقیم یا غیر مستقیم زمان و مکان در اجتهاد است.

زمان و مکان، قطعاً در موضوع حکم شرعی تأثیر می‌گذارد و اختلاف موضوع در زمانها و مکانهای مختلف، اختلاف حکم شرعی را به دنبال دارد. این تأثیر در مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی محسوس‌تر است، چون موضوعاتی که در این سه محور: (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی) دستخوش تغییر و تحول می‌شود، بسیارند؛ از این سوی، احکامی که مربوط به نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه است، با اختلاف زمانها و مکانها، بیشتر در معرض تغییر خواهند بود. این یک تفسیر از سخن امام می‌تواند باشد. توضیح بیشتر را در ضمن پاسخ به پرسشهای دیگر شما خواهم داد.

آصفی: تغییر موضوع و تغییر ملاک و تغییر عزم در بستر زمان و مکان، که به تغییر احکام می‌انجامد، بخشی از یک مطلب کلی و گسترده‌ای است که امام در نقش زمان و مکان در اجتهاد فرموده‌اند.

توضیح: هر حکم شرعی تکلیفی، مرکب از سه جزء است که تغییر و دگرگونی در هر جزء، تغییر در حکم را به دنبال دارد. باید دید زمان و مکان در به وجود آمدن این تغییر و دگرگونی‌ها چه نقشی دارند، تا در نتیجه، مقصود از تأثیر نقش زمان و مکان در اجتهاد نیز، به دست آید. اینک، ضمن توضیح مختصر هر یک از اجزای سه گانه، به چگونگی این تأثیر نیز اشاره می‌شود. آن سه جزء عبارتند از:

۱. حکم.
۲. موضوع حکم.
۳. متعلق حکم.

حکم: هر الزامی از طرف خداوند حکم است، خواه مثبت باشد (امر) یا منفی (نهی) به عقیده ما، احکام تابع مصالح و مفاسدند. البته آگاهی ما به این مصالح و مفاسد، که ملاک احکام هستند، محدود است به این که یا در نصوص دینی به آن تصریح شده باشد و یا در لسان دلیل حکم، به ملاک توجه داده شود که در این صورت، دیگر برای فقیه ابهامی وجود ندارد، هر جا ملاک را ببیند، می تواند حکم را نیز استنباط کند.

از طرفی، این ملاکها در بستر زمان و مکان، ممکن است دچار تغییر و دگرگونی شوند. گاه چیزی که دیروز واجب نبوده، به جهت به وجود آمدن ملاک واجب، امروز واجب می شود و یا چیزی که پیشترها حرام نبود، به علت پیدا شدن ملاک حرام، حرام می شود. این تغییر ملاکها در مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بیشتر است.

افزون بر این، در کنار احکام تکلیفی شرعی، احکام دیگری داریم که خداوند ولایت و صلاحیت امر و نهی آنها را به ولی امر مسلمانان (حاکم شرع) داده است. او می تواند در حدودی که تشخیص مصلحت می دهد، بر مردم اعمال ولایت کند، امر و نهی کند. این، همان چیزی است که به قول آیه الله شهید صدر در منطقه الفراغ صورت می گیرد. منطقه الفراغ، آن جاهایی است که از جانب شارع به وسیله حاکم شرعی، قبلاً اشغال نشده باشد.

۲. موضوع حکم: به اموری گفته می شود که در حکم وجود او مفروض گرفته شده باشد؛ یعنی در صورتی شارع مکلفان را و ا می دارد که این موضوع محقق شده باشد. از این روی، رابطه میان موضوع و حکم رابطه میان شرط و نتیجه شرط، یا مقدم و مؤخر (در جمله شرطیه) است و شبیه رابطه ای است که میان علت و معلول است، مانند: ماه رمضان، که موضوع تکلیف به روزه است، و استطاعت، که موضوع تکلیف به حج است و بلوغ، که موضوع هر تکلیفی است.

بنا بر این، با تغییر و دگرگونی موضوع در بستر زمان و مکان، مسلم حکم نیز تغییر می یابد. البته مقصود این نیست که با وجود و یا منتفی شدن موضوع، حکم وجود

پیدا کنند، یا منتفی شود، چون این از نکات روشن و آشکار فقه است، بلکه مقصود این است که گاه یک امر، با خصوصیت‌های معینی در یک زمان، یا در محل بعضی، محقق موضوع است و همان امر، با همان خصوصیات، در زمان دیگر محقق موضوع نیست؛ مثلاً، روزی حدّ معینی از زاد و راحله محقق استطاعت (موضوع حج) بود، ولی امروز همان حدّ با همان خصوصیات، ممکن است محقق استطاعت نباشد. این سخن، احتیاج به بحث فراوان دارد که اکنون مجال آن نیست.

۳. متعلق حکم: مقصود از متعلق حکم، اموری است که حکم به آن تعلق می‌گیرد و برخلاف موضوع، که وجودش در حکم مفروض است و وجود حکم، متوقف بر وجود موضوع است، متعلق چنین نیست. این حکم است که خواهان وجود یا نفی متعلق است و متعلق، همیشه از نظر نفی و اثباتی، مطلوب حکم است، مانند: حج و نماز و روزه که حکم آنها را ایجاب می‌کند و شرب خمر، غیبت که حکم طالب نفی آنهاست. پس از این توضیح، لازم است بدانیم که «حکم» با عارض شدن یک سلسله عناوین ثانوی به متعلق آن، تغییر می‌کند. مثلاً حکم روزه، در صورتی که برای مکلف ضرر داشته باشد، از واجب بودن، به حرام بودن تغییر پیدا می‌کند و یا حج، در صورتی که برای مکلف خطر حیاتی داشته باشد، حکم آن تغییر پیدا می‌کند.

در احکام الزامی منفی (نواهی) نیز چنین است؛ یعنی با عارض شدن بعضی از عناوین بر متعلق، حکم از حرام بودن به اباحت تغییر پیدا می‌کند؛ مثلاً، ربا، به عنوان اولی حرام است، ولی در صورتی که میان پدر و فرزند باشد، جائز است یا از کافر حربی باشد و یا ربا میان زن و شوهر باشد جائز است.

عناوین ثانوی، که عارض بر متعلق می‌شوند و حکم را تغییر می‌دهند بسیارند، مانند: ضرورت، ضرر، عسر و حرج و... که بخشی از آن در حدیث معروف «رفع» آمده است.

این عناوین، که خواه ناخواه در بستر زمان و مکان تغییر پیدا می‌کنند، سبب تغییر حکم شرعی می‌شوند. در نتیجه، از موارد و مصادیق بارز نقش زمان و مکان در

اجتهاد و استنباط حکم شرعی هستند. اینها که عرض شد، نمونه‌ای از موارد تغییر حکم شرعی هستند، در موارد سه‌گانه یاد شده که با توجه به نقش زمان و مکان پیش می‌آیند. قطعاً این اختلاف و تغییر، در مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که امام، رحمة الله علیه، اشاره کرده‌اند از دیگر مسائل بیشتر است.

آصفی: این بحث یک بحث فقهی اصولی است. چون بخشی از مسائل آن، فقط به عنوان مسأله اصولی مطرح می‌شود، مانند بحث ربا و تجاوز «حکم» از موضوعی که در دلیل آمده، به موضوع دیگری که در ملاک حکم با آن موضوع مشترک هستند (البته ملاکی که در همان دلیل یا دلیل دیگری به آن تصریح شده است) این مسأله، یک مسأله اصولی است، چون مسائل اصولی به آن کبریاتی گفته می‌شود که اگر صغریات آن را به آن ضمیمه کنند، نتیجه حکم فقهی خواهد بود، با این خصوصیت که این کبری، در همه بابهای فقه، قابل استفاده است.

و گاهی مسائل این بحث، مربوط به قواعد فقهی می‌شوند، مانند قاعده «لاضرر» و قاعده «عسر و حرج» و... و قاعده فقهی نیز، مانند قاعده اصولی کبرایی است که وقتی صغرای آن، به آن ضمیمه شود، نتیجه بخش یک حکم فقهی کلی است، با این تفاوت که بیشتر قواعد فقهی مورد استفاده محدودی در فقه دارند، به عکس مسأله اصولی که در همه فقه قابل استفاده است، مثلاً، قاعده «فراغ» مخصوص عبادات است و قاعده «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده» مخصوص معاملات است و حتی قاعده: «لاضرر» و «لاخرج» که از گسترده‌ترین قواعد فقهی است در همه فقه قابل استفاده نیست، مثلاً در قصاص، میراث، طلاق، عتق و جهاد مورد استعمالی ندارد، به عکس مسأله اصولی که در همه بابهای فقه قابل استفاده است.

بخش دیگر از مسائل این بحث، به عنوان یک مسأله فقهی مطرح می‌شوند، از قبیل مسأله: «ربا بین الوالد و الولد» و مسأله فقهی، کبرایی است که اگر صغرای آن بدان ضمیمه شود، نتیجه آن حکم فقهی جرائی خواهد بود، چون خود «لاربا بین الوالد و الولد» یک حکم فقهی کلی است و نمی‌شود از آن با ضمیمه صغری، چیزی

غیر از یک حکم جزئی استفاده کرد و گرنه، منتج خود خواهد بود که نیازی به قیاس و ضمیمه کردن صغری ندارد.

بنا بر این، مسائل این بحث در سه جا: ۱. اصول، ۲. قواعد فقهی، ۳. مسائل فقهی بحث می‌شود.

آصفی: این بنده، تغییر حکم شرعی را در سه محور یاد شده: (ملاک حکم، موضوع، متعلق) به ترتیبی که ذکر شد، معقول و منطقی می‌دانم و قطعاً این تغییر، متأثر از مقتضیات زمانی و مکانی است، به همان گونه که توضیح داده شد.

ولی افزون بر آن، گاهی ضرورت‌های زمان و مکان، فهم و برداشت فقیه را از دلیل شرعی تغییر می‌دهد، در این موارد، دلیل همان و دلیل است و گاه فقیه هم، همان فقیه است، ولی حکمی که در دو شرایط زمانی و مکانی مختلف، استنباط شده، متفاوت است. سرّ این تفاوت، جز ضرورت‌های زمان و مکان نیست که فهم و برداشت فقیه را از مسائل دگرگون کرده است. به عنوان مثال، فتوای برخی از فقها، با فتوای فقهای گذشته در مسائل حج، متفاوت است، مسائلی مانند: عرض مطاف، احرام از مناطق جدید مکه، رمی از طبقه فوقانی، ذبح در خارج از منی و...

قطعاً فقهایی که امروز با این فتاوا، نظر مساعد دارند، اختلافشان با فقهاء پیشین در نوع ادله و قواعد و اصولی که در استنباط استفاده کرده‌اند نیست. دلایل همان دلایل است، تنها ضرورت زمان و مکان و اوضاع جدید حج، سبب این اختلاف شده است. بنده یقین دارم اگر فقهی احکام حج را در موسم حج و در میان انبوه جمعیت حج گزاران، استنباط کند، نظر او با فقهی که به حج نرفته و فقط می‌خواهد مسائل حج را با مراجعه به دلیل استنباط کند، فرق خواهد داشت و این فرق، نه به لحاظ دلیل است و نه به لحاظ قواعد و اصولی که در استفاده از دلیل به کار می‌رود، بلکه به جهت اختلاف در فهم از دلیلهاست.

همچنین فقها، در مورد غنائم جنگی، بیشتر با تمسک به آیه شریفه خمس و نصوص خمس غنائم، $\frac{۴}{۵}$ غنائم را ملک جنگجویان و سربازان می‌دانند، ولی امروز

که اوضاع و احوال غنائم جنگی تغییر پیدا کرده فتوای فقیهان نیز نسبت به $\frac{4}{5}$ غنائم تغییر کرده است و به زحمت می توان فقیهی آگاه از اوضاع جنگ و ابزار و سلاحهای جنگی پیدا کرد که اجازه دهد $\frac{4}{5}$ سلاحهای سنگین و سبک به غنیمت گرفته شده از آن سربازان باشد. این اختلاف نظر، نه به عنوان ثانوی است، بلکه به عنوان اولی و به استناد به همان ادله است، ولی با اختلاف فهم از دلایلی و اختلاف در ترجیح دلیلی بر دلیلی دیگر.

و از همین موارد است مقوله هایی مانند: زکات مال التجارة، موسیقی، بانکداری، مسائل مربوط به فضاء و طبقات زیرین زمین، پیوند اعضاء، تشریح و صدها مسائلی که ضرورت زمان سبب شده است که فقیه دلایلی را دوباره مورد توجه قرار دهد و با عنایت به ضرورت های زمانی و مکانی جدید، در مقام فهم از دلیل برآید. چنانکه بارها یادآوری کردم، این برای معنی نیست که فقیه به دلیل جدیدی دست یافته، یا از دلیل سابق دست برداشته است و یا با روشی جدید به استنباط و اجتهاد پرداخته، بلکه فقط به این معناست که فقیه با عنایت به ضرورت های یاد شده، سعی می کند از دلایلی برداشت و فهمی داشته باشد که مشکلات مردم را در محدوده دلایلی و قواعد فقهی معمول، برطرف سازد و این کاری صحیح و واقع نگری است.

آصفی: به نظر من بهترین راه آگاهی از مقتضیات زمان و مکان، برخورد عینی و عملی با مشکلات و ضرورت های جامعه است، در برابر آگاهی های نظری. آنچه از همه بیشتر فقیه را به مقتضیات زمان و مکان آگاه می سازد، برخورد روزمره با ضرورتهاست، نه فقط آگاهی و خبر داشتن.

فقهای ما پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی، در چنین موقعیتی قرار گرفتند و از نزدیک با مسائل اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، هنری، ورزشی، قضایی و... برخورد داشتند. چیزی که تا پیش از انقلاب سابقه نداشت، این ابتلاء و اصطکاک با ضرورت های زمان و مکان فقه ما را غنی می کند و رشد عمقی فقه را، که از ویژگی فقه ماست، به گسترش افقی فقه می کشاند و ان شاء الله طولی نخواهد کشید که این

مسائل نو پیدا، از همان عمق و دقت نظری برخوردار خواهند شد که مسائلی مانند فروع علم اجمالی، خلل در نماز و... از آن برخوردارند. امیدوارم مجلاتی از قبیل «فقه اهل بیت» عهده‌دار چنین نقشی در گسترش فقه باشند و با مطرح کردن مسائل جدید فقه و گشودن آفاق جدیدی از فقه، این حرکت را سرعت و تکامل بیشتری بخشند.

والسلام

